

گروند ظالوت علما را بگشت و پشیمان شد قاید بود  
 باستغفار بجهت جباران رفت تا با پسران گشته  
 داد و عم به بیت المقدس آمد ملک بر و قرار گرفت  
 خدای تعالی او را انانیت و زبور فرستاد و او خوشترین  
 خوانده گان آن زمان بود بلکه مجزه او بود چون زبور  
 با و از خواندی هرگز شنیدی بحال که زینانی بعد از گشته  
 شدن اوزن او را بخواست عیسان علیه السلام از ان  
 زن سوگند شد و داد علیه السلام می خواست عیسان  
 و از من کرد اند چه نه آنکه چون پسران از و مهر داشت  
 متردد بود و جریبل عم آمد و چند سینه آورد و گفت  
 کارند اچنان است که اگر پسران تو هر که این مساله را اعلی  
 کند و می تو باشد دیگر پسران داد و عم از ان عاجز آمدند  
 عیسان عم طای کرد و می پدر شد داد و عم سجده بیت المقدس  
 بنادینها و دست عرش صدمان و ملکش چنان حال گویند  
 و مثل هزار زبان شاید تا بوقت او کردند \* عیسان  
 علیه السلام \* حق تعالی او را به پیغمبری و پادشاهی داد که

پیش از او و پس از او کس را نداد و انگشت بر نی  
 اهرم اعظم بر این نوشته از پیشتر و فرستاد تا به برکت  
 آن آدمی و پری و دیو و وحش و طیر و باد مطیع او شد  
 و باد هر چه در ملک سایبان رفتی بکوش او رسانیدی و  
 شاد روان شایبان باد هر جا که حکم کردی بروی باد او و شبانگاه  
 هر بار یکماه را ببردی \* قوله تعالی خذوها شهر و رواد  
 هاشم \* حضرت سایبان از حضرت عزت در خواست  
 پند کرد و خطاب آمد که شش چیز تو آموزم ان را کار بند  
 عیب بندگان کن و بر نعمت ایشان حسد مبر سایبان  
 گفت مرا این دو نصیحت کافیهست برین نیز چنانکه حقش  
 باشد قیام تو انم نمود سایبان علیه السلام غزا و دست  
 بود چون خرمکه سبب شد به اسباب او کرد ملک او را از  
 بخواسد باز نمود چون الثقات نگردد است که او به شهبه  
 است عزیزت درگاه او کرد سایبان خواست که نخست  
 باقیش را در مجلس خود پیش از دولت او در خواست  
 رساند آصف بن برخیا که در پیشش بود و عا کرد تا حد ایستایی

تحت باقیین را در پنجاس سلیمان حاضر کرد و ایند ماقییس بیاید  
 و ایسان آورد و سلیمان او را نکاح کرد و جمعیم ازو سوگند شد  
 چون عمرش پنجاه و پنج سال شد و در گذشت مدت فلک  
 سلیمان چهل سال بود بعد ازو تا چند بطی ملک در  
 اولاد و احفاد او بود \* شعبیای من را موص \* از سال  
 سلیمان بن داود در شهر بیت المقدس ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹  
 بود و پیش مرث داشت بادشاه بابل کافر بود و مالشکر کران  
 بحک بیت المقدس آمد شعیبا و ما کرد تا ملک المقدس  
 از آن در بشر طایب یافت من نهالی مرک بقوم بابل  
 فرسناد چنانکه در یکشب همه برود بادشاه بابل اسیر شد  
 قوم شیخانفت روز او را با آمد آهن در بیت المقدس  
 بگردانید پس گذاشته نابابل رفت اول پیامبری  
 که بود اول خاتم النبیین صلعم و مبعث هجری عم بشیارت  
 داد او بود بدان سبب جمعی شیخارا کشیده و شیخا بقول  
 یعنی مورخان عرب است عربی از میا و عبری شیخا چون  
 ضیا کشید شد او با بعضی پیامبر از کان بفرز که بخت جز

بر آوردن آمد که کوئی ندای تعالی یگانه و یگانه آنولا پیغمبر  
 و اممور گرداند چون عزیز حضرت بقران حق روح او  
 قبض گردند صد سال مرده بود تا آن ولایت به تمام مهور  
 مجد انیال به پیامبری آمد عزیز زنده شد تصور کرد که همان  
 روز حقه احت چون ولایت مهور دید متعجب نشد  
 باز فکر کرد که او مرده بود و احت و مدنی بر آن گذشتند  
 به بیت المقدس آمد و خود را بر ایشان عرض کرد  
 مسلم نمیداشتم عزیز را تو بیت حفظ بود بر ایشان  
 خواند بنصی باور نمیکردند ولالت کرد با تو پست و بکر  
 که شعیبای پیامبر نوشته بود در زیر ستون مسجد  
 بیت المقدس نهاده و بنی اسرائیل میدانستند که در یکی از  
 ستون بیت المقدس است ابا ستون و انسی شناخته  
 بد لالت او بیرون آوردند مقابل کردند تفاهت نبود  
 بنی اسرائیل او را به پیامبری چند بر فتنه و بعضی او را  
 پیغمبر ندانند و کافر شدند بهمن بن اسفندیار از قوم  
 بیت المقدس بر نیجند بنده حضرت انصر مود تا دیگر با و

بیت المقدس را خراب کرد و قتل عام نمود. \* همیشه  
 زادگان را اسیر کردند. \* بنی اسرائیل بپیداییدن  
 اسفند یار و بر خواری نهلم بودند \* و انیال پیغمبر عم  
 \* پیدازم که بهمن به بیت المقدس آمد عمارت  
 که دوشی اسرائیل را پیاورد و خدا ان تعالی او را بجزه  
 رط و ادو ادوئی بنی اسرائیلی را ره سونی کرد و سوس  
 یو لایت خرامان رفت و آنجا در کتبت ابوسدی  
 اشعری بوقت فتح خرامان کور او را یافت او را تهمیر  
 و تکبیر کرد و در بار ماخت \* یونس بن حتی \* بمادر  
 بسوب است خدای تعالی او را پسری داد بقوم مشر  
 نیوی فرستاد ایشان او را نکذیب کردند یوسس  
 و در حق ایشان دعا کرد و حق تعالی ابری بر آتش بر ایشان  
 فرستاد و چنانکه زبانه آتش از وی درخشیدی به نفس  
 هم در میان ایشان بیرون رفت تا اگر او را طلست  
 که لایمان آوردند بیاوند چون ایشان او را نمی یافتند گفته  
 تا که یونس بن خابلیب شد خدای یونس حاضر است و توره

کردند و خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد و عذاب نکرده آورد  
 و درین شب بر یونس قسم گرفت تا کشی که او  
 در آنجا بود در ظرف افتاد و جهت مردم بآب انداختن قرصه  
 زدند و نوبت قرصه بر نام یونس افتاد و آنست که  
 چشم هزار رسیده است خود را بدریا انداخته ماهی او را  
 فرود برد و چهل روز در شکم ماهی بود و در میان سه تاریکی  
 که تاریکی شب و آب و شکم ماهی توبه کرد و استغفار  
 نمود و گفت \* لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ  
 مِنَ الظَّالِمِينَ \* خدای تعالی توبه او را قبول کرد و او را  
 از شکم ماهی بیرون آورد و چهل روز دیگر بسبب  
 ضعف بر لب دریا پاهای او بیابادی و او را شیردادی  
 در درختی راه سایه کردی با قوت گرفت بهر مان حد استغالی  
 هر مسلمان که در سختی این آیه سابق را بخواند او را از آن  
 سختی خلاص دهد \* قَوْلَهُ تَعَالَى فَاَسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ  
 مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ \* یونس عم یونس  
 قوم آمد او را پذیرفتند و در میان ایشان بود و چون

در یکدست بجد و دگرگوند فون گردید \* صادق و صدیقی  
 و سلوم \* بحق تعالی این بر سر راه پیغمبری داد و بخوشم  
 شهر انطاکیه فرستاد مردم شهر مکتب ایشانشان کردند  
 حبیب نام ایمان بدیشان آورد و شهریان او را چند آن  
 بزدند که بمروحق تعالی جریبل عم را افزود تا آوازی کرد  
 چنانکه مردم انطاکیه هر که محمد بلوغ و سید بود باید بزدند  
 و کوهکان که بنامند ایشان نه پذیرفتند حکایت ایشان  
 یا محتاب التریه مشهور است و بعضی گویند که ایشان  
 در زمان فترت بوده اند و بعضی میان عهد عیسی و محمد  
 صلوات الله علیها و علیها و ایشانشان چهار بود نام چهارم سلوم  
 شد \* ذوالکفل \* از بنی اسرائیل است او را با یکی  
 در مکه کثام نامش کنعان فرستاد ذی الکفل او را  
 کعب بن مغربه حق شد تا ایمان آورد و او را ذی الکفل  
 لقب کرد و بعد و دگرگوند فون است پس اسم ایل کرد  
 او را چون حج زیارت کند در زمین او ناموس سلطان  
 در ایستاد پیغمبر و از بنی اسرائیل یاد گرفت و بعد از آن

در آن جا مسجد و منار ساختند \* حضرت زکریا  
 علیه السلام \* مجاور بیت المقدس بود و عمر آن پدر  
 مردم عمر او و با و مجاور مسجد و زنان نشان خواند  
 بود \* عمر آن بزرگان بسیار متولد می شد و ذکر باران همیشه  
 بر آن بشکر اندر کرد که هر فرزند دیگر که یار و اورا مجاور  
 مسجد کرد آن نوبت مریم متولد شد چون دختر را  
 مجاور می نمودن شایسته شد \* عمر آن متخیر گشت و می بند کرد  
 منزلت و اجازت فرمود که مریم مجاور کرد و ذکر یا  
 مریم و چون فرزند محافظت گیری چون دو بار و ده سال شد  
 ذکر بار خدای تعالی فرزند تو است دعای او اجازت شد  
 داد و این مرده او را عا و وقت که زخم میراست یعنی  
 در آن بی تردید دارد \* سبب زبان ذکر یا بسند شد \*  
 از آن زمان متولد شد چون مریم بجز ده ساله شد و در حالت  
 قیصل کرد آن مریم بهترین عمر میبودست بواسطه بخار که وکیل  
 در که مریم بود خود و مریم نمود داد و با حسن مرده و او پدر آن  
 که ای تعالی یاد کرد و دیگر نقول بعد از آن حاجت و توفیق بفرمود



نه ماه عیسی عم رسول شد بنی اسرائیل مریم و انکو بشن  
 کردند خدای تعالی عیسی را بسخن و در آور و نابه بدگی  
 خدا و پاکی مادر و پیامبری خود و بشارت و صول  
 خاتم النبیین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم کو این داد بنی  
 اسرائیل و عت از مریم نداشتند مریم با عیسی از  
 بیت المقدس بشام هجرت کردند بنی اسرائیل زبان در  
 حق ذکر یاور از کردند و او را بزننا کردن با مریم منسوب کردند  
 ملک بیت المقدس قصد کشتن او که ذکر یابکر نیست  
 تا بدستش رود و قوم در عقب بر فتنه ذکر یابکر آمد  
 حق تعالی رخس و افرمان داد تا او را در میان خوابی داد  
 قوم آنجا رسیدند بی نیافتند ابابیس ایشانرا گفت که در میان  
 درخت رفت درخت را بره بر بدند ذکر یاور میان کشند  
 شد \* یحیی بن زکریا \* را حق تعالی پیامبری داد و او خلق را  
 مدین موسی دعوت میکرد تا چون عیسی بن مریم  
 دعوت دین کرد عیسی بد و ایمان آورد چون عیسی با همان  
 دست عیسی دعوت دین او کرد ملک بیت المقدس او را

بگوید داشتن ملک بر او زاده خود را در دست میداشت  
 خواست او را از نانی بخواند یعنی هم در خدمت نهد او و منع  
 می کرد ملک بسخن دختر یعنی را بگشت و خرد از آن خود  
 کرد چون یعنی با او و شبانگاه اینو بشید می عا که گفته تا خون  
 کشندگان او بر آن نریزند فرار نگیرد این سخن بگوشش  
 گوید ز رسیده لشکر کشید و بد بیست المقدس رفت  
 و از بی اسرا نیز رسیده از آدمی گشت خون فرار  
 می کرد چون کشید اسرا مانده و زنش را بر سر آن  
 گذاشت خون فرار گرفت و گوید ز بایران آمد  
 \* همیشه من مریبم \* الوا ازم پنجم بود ز چهار شبید بستم  
 کانون اول سده شصت و نهمین و نهمین الا سکنه ریه  
 متوجه شدید به ناصر الدین از قریب بیست المقدسی  
 و کردهای او را بدین سبب نصرانی خوانند و از آن زمان  
 که متولد شد یا میرزا و دیگر از ویج یا میرزا پیش از بانوغ با که  
 پیش از چهل سالگی پیاسری بود چون سسی مناسه  
 فرمان خدای تعالی اندو لایست و شتی بد بیست المقدسی

رفتند و آنجیل را و منزل شاه عیسی طاق را بخند آمدن خوانند  
 چو بدان ازو بجزیره می خواستند تنفایش را از کن ساخت  
 و بادورد در مبدیه پریده گمراهی که طایبان از معالجه او  
 قاهر بودند بیما کرد و اجد و سام بن نوح را با الهام ایشیطان  
 زنده کرد و امید و سام بن نوح پیامبری او گواهی داد و با وجود  
 این تجزئات نگذیبند او کرد و در چشم هم سستی سال  
 در دست الهی در عهد شد که این کس در دست  
 عازم مصر شد و راه دور نیم بود این رسید دو آرزو  
 کس بودند و ایمان آوردند ایشان توانایانند  
 اسانی ایشان ایستادند هر روز سمعون و صوم  
 بعد از طمس بونس نوامس فیلس فیلس اولاد  
 اقدیس این و ازود کس با بزمین اندلس بر قدم  
 از کنگر و نورونی نمی یافتند از عیسی در ۱۶۱۰ سال  
 ایشان از اسکان طمام رسید بدکان ایشان سید و  
 صفیر بریان و ماهی بریان در مدین آمد چنانکه در سفر  
 من خوردند بهی سگر خندند و این بجزیره را جادونی ۱۶۱۰

حق تعالی ایشان را سنج کرد و خاک کرد و ایند دیگر بار  
 عیسی عم به بیت المقدس آمد و هو و ان قصد کشن او  
 که با او گریخت و هو و ان همچون و او از حواریان  
 نرفت و عیسی را از و طلبیدند و عیسی کافر شد و او  
 را بگریختند او سب در م بود شربت بستند عیسی را  
 بدیشان نمود و هو و ان حواسند که عیسی را بگریختند حق  
 تعالی عیسی را از پنجم ایشان بمنین ساخت و صورت  
 او را ایشیخ شهرت و او این باز آنگند او را بگریختند هر چند  
 که فریاد کرد و ایشیوخ ناید و نگر و ایشیوخ را احباب کردند  
 و عیسی با سمان رفت ایشیوخ هفت شبانه روز بر  
 درخت بنامه شب ریم پای درخت رفتی بگو پس  
 شب هفتم حق تعالی عیسی را از آسمان زمین فرستاد  
 نام ریم او را او بدول بیار میدی بی زکر یا و هفت  
 کس از حواریان عیسی را بدیدند و ان شب با عیسی  
 بهم بودند ایشان را پند داد از ان مخبری یا و کنم کجوت  
 یا موزیه حکمت غراهل گامت را که سعی ضایع کرده باشد

در حکمت ظلم کرده از او نشین حکمت که بر ایشان جواز  
 کرده باشد چون طیب صادق باشد او انکه الا توقع  
 و کنت در عجم از بی آدم که در کار دنیا حسی و مدعی است  
 رزق بسواسط و عمل او انکه او نوبت رسید و عملی و سستی  
 نمیکند در کار آخرت که مراد از آنست که بافت الا بهر چه  
 معنی و عمل و کنت تا حال خوردن معنی توانید محرم خوردن یا  
 راحت گفتن توانید و پر و غم کما بودید تا در بی خودی و  
 حق منای دانید از کس میگوید تا از خالق بی سازش و  
 اعتماد بر جان کنید سحرگاه چینی با سحرمان رفتن و  
 حاد بیان این حال اشکارا کرده است و در این پیشان را  
 ز جرد توینج و شهید کرده فیض روم پیدا بود ان جگه  
 گمرد و تواریان را اطلس را و از جوار این نیست مر که  
 عیسای از آسمان زمین آمد و بد فرطس بوسی بروم  
 و قیس بنزد و ان و افریخ و بحریش بفرکت و او را تکرار و  
 بنفوس بیت المقدس وین عیسای اشکارا که دنیا کفر مردم  
 در ان دین رفتند و آمد رخت که ایشیوع را بر ان صفت

گروه بودند نظر بر آنکه عیسی از و با سون رفت قباد  
ما خند و مردم در آن مخالفت احوال گشته بعضی عیسی  
و احد آنستد بعضی بصر خا او بعضی بریم را شده یک خدا  
و انستد و کافر شده مریم بعد از زین عیسی هم با میان  
شش سال در کده هست \* ذوالقدر من \* و در ازی انقدر من  
اگر خواند و تنوع بعضی \* خان دنی الذرین که سه یا جوت  
و اجداج حاجت و طه اله \* همان گره او هست و پیش  
از ابراهیم خلیل بود و خود معاصر او در طلب آب و از  
بر آمدن او بعضی گفته اند بی مغربین استند رسد در  
را این \* او گره دو یا میری او در اب بعضی در ایات مسلم  
شمیه از نام \* در بخار و فر آن است اما بهملکی مسووب  
ستد \* \* \* \* \* از فلسطین بود و بازار کان زاده و  
بعضی حوالی یال در ریافتند ای تنالی او را بقوم شهر  
موسل برسد \* \* \* \* \* او را \* \* \* \* \* در ابراهیم است \* \* \* \* \*  
از بسن در زمان گرن \* \* \* \* \* و موغان و غیر آن با او  
بر قرار بود ملک و عمل از و مستوره شرح تنالی سید انجام

نظرو تاویر آنقوم و دین عیسی عم آشکارا کرد \* مخالف  
 صفای \* معاشره انوشیره ان بود دعوت دین عیسی عم  
 میکرد و در میان عطفان در آنوقت ایجا آتش بر آمدی و هر که  
 در آن نزدیکی نگه داشتی و بر آموختی بعضی اعراس  
 ان آتش را بنجد ای سیدندی خالد ایشان را از  
 بر سبیدن ان منع کرد و بدین عیسی عم خواند او را گفته تو آن  
 آتش را ادیع کنی نماید عیسی قبول کرد خالد باده در  
 زمین روی آتش نهاد آتش ایجا نشان کرد  
 خالد در راه روایت بر آتش در دور میدان را گفت  
 تا نعلین بر ان بود و بعد از عمرت بسیار آتش بگرخت  
 و پیکانی زور فستق خالد از جانب آتش فرو شد بعد از درختانی  
 بیرون آمد خالد از عرق تر شده اما هیچ نسوخته و دیگر آن آتش  
 را کسی ندید خالد هرگاه خواستی باران بار و در حسیب  
 فرو بردی باران باریدن گرفت تا سه بر نیاید روی بازید  
 ایستادی بوقت وفات و حیات کرد که برابر فدان پشته  
 در فتن کپیبردند از مصمم روزی که مشهورم بریده ام سید گوارم

آید بر ایزد کورم آرد پدناشیر و امر جو باقیاست خواهد بود  
 دست کیم چون وقت کرد قوسش خواسته که

دست بخارید افرمانع آیدند کفند ما این تک بر خود

پندیم که مرد مار اار که بد آرد لغمان \* قول بعضی

سازمان عمر ادره امر امام طاهر است در سر با خود

ست و نفوی عظامی سبب بود بعضی اور اپا میرشوند

دم صربنا و فرمان آید است در نکست منسوب فر ۴ و ۵

\* قرله تعالی ولقد آتینا لقمان الحکمه \* یوفیکه حبه من

قوم هو و سار ان خواهان رفتن بود بصورت نه است خواست

ندای تعالی اورا عمر هفت کر کس داد از سبب بعضی

قول با نصد سال عمر است ۲۰۰ اقوال ۲۰۰ داز هر حال

عمر است در سخنان او چهار صد هزار کلمه جمع کرده و چهار

ازین مرگید و پاد ناید داشت و و در باوش ناید کرد

ندای را پادایه داشت و مرگ را پادایه داشت و نیای

که با مردم کنی فراموش ناید کرد و بدی که مردم یا تو گفته

فراموش ناید کرد این اگر چه صاحب باشد با او صحبت



ساید راست شمشیرا که چه خوب رخساست لیکن  
زشت کردار است صحبت عالم دل مرده باهمل زنده  
که داند چنانچه باران زمین مرده را همه باری کشیدیم  
که آن تر از دین باری ندیدیم همه لذت چشیدیم خوشتر  
از قناعت رسیدیم زیانکار چینی عیب خود ما ویدن است  
و از جوی چراغ است هر که بد و بگردد نور گیرد هر که از آینه  
و کردار ما آینه نباشد ستمش او را آنگوشش کند و عذر ندارد  
خود است و دوری آن دادن است هر که سوازی کند که در  
آن باشد با بی بیگام از یائیم خواهد بر او نرسد خوشتر  
خوبش بیکر بمان باشد به خوبی به کانه خویشتان از و مرسد  
که چیت فایده آن همه را از او سه گفت نیست  
\* فمساغورس حکیم \* شاگرد لفظان حکیم بود و ما سر  
گشت آسیب اگر ساز دادیم موسیقی ما خنده او است  
از سندان او است مدح گفتن راستی ناپسندید است  
هو کند خوردن بساعت بمان دروغ است بهر به نصبت  
پنجبیت شامت گفته است \* جاما است برادر کشتا بهی \*

شاگرد لقمای است او را در علم نجوم احکام است از عهد  
 خود تا صد هزار سال بود و بنا بر احکام کرده است و او در  
 فارس مدفون است از سخنان او است هوام چون انعام  
 اند و توانگران چون کولان مکرر نوشته شد \* بقراط  
 شاگرد فیساغورس \* و معاصر بهمن تصانیف او در علم  
 طب اعتباری عظیم دارد از سخنان او است که عمر کوناه  
 است و کار در از حافظ آن است که این عمر کوناه در  
 چیزی صرف کند که سرد ریست پستی در طلب آخرت  
 در رضای حق تعالی \* بقراط پس شاگرد بقراط \* از سخنان  
 او است علم شد بهت و در دل قرار نگیرد تا کارهای ولی  
 از دل بردن و در هر که بعد از او نسل نماید بحقیقت مرده  
 است و سخن یگانه بیاد دل است و خط از بیان است  
 چشم است است عروص است مهر آن شکر است و  
 چاره کبیران را نداید و بهتر از بسیاری نایب دارد \* افلاطون  
 شاگرد سده او بود و عناصر کبر را از سخنان او است که  
 باید آن منسبت که چون سلامت از دست شان به تهنیت

منت جانی داشته هر که ضبط نفس خود نکند نفس دیگران را  
 چگونه تواند کرد و زشتی است با شانه ز باد شانه تراش خوردن  
 و نزد عفتا حرام است زیرا که باد شاه کههبان رحمت  
 است نگاهبان را نگاهبانی باید بامروم هرگز نشین که طبیعت  
 نوشت نفس او در دیده بیاسوز و چنانکه توندانی هر که مدح تو  
 به حزی کند که در تو باشد چون از تو بر نجد نام تو به حزی کند  
 که در تو باشد در ویشی که خود را نوانگر نماید چون اما من ایست  
 که سن را قریه نماید خیل را عفو کردن گناه بسیار بر دل  
 اسان تر باشد که ملاقات نیکی اندک چون مصیبت بشمارند  
 مصیبتی از آن سخت تر بر دل آورید تا آنده آن مصیبت  
 بر دل کم کرد و نیکی اگر چه اندک باشد گوید باید که  
 نیکی در قدر خود بزرگ است هر که از تو نیکی ناوید مشکو  
 گوید در نیکی کردن با او قیچیل کن تا بشکایت نرساند  
 بر سه کس رحمت باید کردن و آنایکه محکوم جاهل باشد  
 و ضعیفی که بنده قوی باشد و گریه که محتاج لشمی باشد  
 نفس اظہار بدی دیگران و اخفای نیکی ایشان کند

چنانکه ماکس و بجای محروح نشیند بیدی احوال و کردار  
 دیگران شاد مباحث که روزگار منقلب است ممکن که ترا  
 نیز چنان گرداند ماقبل باید که ما باهمل مجاد که ننگ و هشیار  
 با صفت بهترین خصالت با و شاه را صفت قویست که ترس  
 دشمن و امید و دوست در این عصر است جو و نا خواسته  
 وادن است که وادن بعد از خواستن مکافات خواستن است  
 بنویس نوادر نکست اگر تو در بیان دیده بودی که بنجر باید نوشت  
 \* ارسطاطالپس - حکیم \* شاگرد اقلاطون و و سورا اسکندر  
 بودار سخنان او است که سخنان چون رود و در ک است  
 و آریکان و دولت چون حویلهائی کو پاک که از آن منشاء  
 شده چنانکه محرم و رنگ آب رود باشد جو بهار این  
 چنان باشد چنانکه روش بادشاه در عدل و ظلم باشد ارکان  
 دولت نیز چنان بود پس بادشاه را واجب است عبرت  
 پسندیده داشتن تا دیگران نیز نیکو عبرت باشند هم  
 کس سزوه باید داشتن تا خیره نشوند زن فرزند بنده هم  
 چیز سخاوتمندش زیان دارد کار کردن با اعتماد بیرونی بسیار

خوردن با عتاد صحت و تقویت کردن با عتاد قدرت با بزرگی  
 و کوچکی مزاج نباید کرد که بزرگ کینه ور کرد و کوچک  
 و لیر شود هر که چشم خرد کار کند عاقبت نواند دید چون بدان  
 رعد اندوه کین نباشد \* بلیناس حکیم \* تا کرد ارسطاطالیس  
 بود آینه سناره اسکنده ریه که هر چه در مانک فرنگ میرفت  
 در آن چه بود او ساخت از سخنان او صفت گفت باو شاه  
 و باید که از همه کس چیزی بستاند تا مانک بر فرار باشد  
 نه آنکه همه کس از او بستاند تا مانک بر افتد \* جالیسنوس  
 حکیم \* شاگرد بایناس بود از سخنان او صفت سعادت  
 گوید هان است که شنوند هر افهم باشد اندوه بیماری  
 بیان است بیماری مشتبهی بصحت نزدیکتر که در صحت  
 بی اشتها که این صحت می افزاید و آن رخ \* بطلیسوس  
 حکیم \* شاگرد جالیسنوس بود از سخنان او صفت که  
 نیک رخت آن است که از حال دیگران بد گیرد  
 و بد رخت آنکه از حال او بد گیرد حماقت خلاصت بر بلید و  
 بلاصت میرا شود مثل وزیر است و شاهان

سعید هر که مطا و عشق کند نجات یابد و هر که مخالفت کند  
 هلاک شود \* بغدادی حکیم \* شاگردی او معلوم نشد  
 معاشر انوشیروان عادل بود \* بوذرجمهر حکیم \*  
 وزیر نوشیروان بود از سخنان ادست که پنج بحر  
 از فضا و قدر است و سنی بنده در این مفید نیست زن  
 موافق خواستن فرزند آوردن و مال یافتن در جاه بلند  
 کردن و زندگانی در اربابان پنج بحر بند و جهل نه حاصل  
 گردد علم و ادب و شجاعت و یافتن بهشت در سن  
 از دوزخ و پنج بحر طبع است و قاعده را و توابع  
 و سخاوت و راست گوئی و پنج بحر عادت است رفتن  
 و خشن و جماع کردن : بول و نایط کردن و پنج بحر  
 موردیست روی خوب خوی خوش و همت بلند و  
 مگر می دسفلک اصحاب کعبه معاشران که طو ایت  
 بودند بشام محمد و دطر موصی در شیرایشان با کیم بود  
 بست بر حمت یونانی و قیامت نام اصحاب الکعبه و بیوه  
 موسی اختیار کردند چون و قیامتس و افند شده بین

اشکارا کر وند و قیانوس خواست که ایشان را بکشد  
 و در شب بگریخته نزد سموسین شبان رفتند او نیز دین  
 موسی پذیرفت مع شبان هفت کس شدند عزیمت  
 جاری کردند شبان همراه شد خواستند سگ  
 را باز کرد آمد سگ با ایشان سخن در آید گفت  
 من میرا و را بطلبم که شما می طلبید دعوت او و مار را شنید  
 این هفت کس و سگ در جاری رفتند و نخواستند  
 ملک الموت روح ثمان بخش کرد سه صد و نه سال  
 مرده بودند بعد از هجسی رند هفت روز احوال روزگار  
 بگرداشتند اما مردم اند هجسی هم احوال ایشان شنید  
 بود که نند هفتاد هفتگی از ایشان بشهر دست ناطعانی  
 غرد چون درم و قیانوس و او را پیش ملک شهر بردند  
 احوال تفحص کردند نشانها و یک و قوم شهر بار بر شدند  
 تا در غار یاری او را دریابند او در غار رفت احوال با  
 پاره این گفت به جمع و ما که بحق تعالی هر ک فرستاد و ملک  
 در شهر یاران خون حال چنان دیدند در غار مسجد چنان ساختند

و حال شان بر دیوار مسجد نوشتند \* ششمون رد می بخدای  
 تعالی ایمان آورد و مردی صاحب قوت بود در عهد او کس  
 با وی قوت بود و ششمون مردم شهر را بخدای تعالی خواند  
 اجاست نکرده و ششمون را ایشان حاکم کرد و صلاح او  
 بر استخوان شتر بود چون اهل شهر با او قوت بریافتند  
 ز راه او را غریبها او را بپندد او را از زنجیر و رستن  
 به سستی همه پاکستی زن او را پر مسدود کردند  
 که توانی کسین گفت بمویین زن او را سوی او بست  
 و کافران را آگاه کرد او را ایشان ملک بردند و کوشش  
 و بیای راه را بد بریدند حق تعالی در رحمت کرد و ششمون  
 قوت کرد و شوم کوشاک ملک بگند و آن قوم را بنام  
 آن شوم ملک کرد و بعضی خدای ایمان آوردند  
 دست از آنها باز داشتند \* بتبع \* پادشاه یس بود از  
 جیربان ده زمان بهرام کور قوم یمن بست بر خدمت بودند  
 و در آن دلاست غاری به از دنیا آتشی بیرون آمد  
 راست کوی را ضرری نر غایبی اما کند اب را بنوخی



بیخ بلند ای تنهای ایسمان، آورده معرفت خانه کعبه را زیارت  
 کرد و جامه پویشید پیش از و کس خانه کعبه را جامه پویشیده  
 بود قوم بمن با او بیرون آمدند و با او جنگ خواستند کردن  
 ما و با ایشان شد طرد کرد و خار تشش روند و این  
 بر آن تن عریس کند تا که قدم گمراه باشند بسوزند و این  
 هر ظیفر خار رفته آن تن بیرون آمد و دست پرستان  
 را بسوخت و این را در بر ما می دهد و دیگر در زمان قبایل  
 بن بود و این در شهر بخران مردی قیوم نام بود و این  
 قیسی عمر داشت و مردم کربان در تن را تنهای پرستند و  
 قیوم ایثار امیع کرد و بدین طریقی خواند بر تن خوانند  
 او و خاکر و حدای تنهای بادی را در آن را درخت  
 را از بیخ بر کند چنانکه زمین غراب نشد نخرایان  
 پیش ایسمان آوردند قیوم ایستاد انجیل پیاموست  
 او را آدی استند تریر، تقدم بو و نامش حیدر الدین نام  
 با آن قیوم بود و این را در اسم اعظم آموزد  
 با آن استند باکر و حیدر الدین از قیوم شریف بود که اسم اعظم